

بنویسم یا نه ؟ دارم دیوانه می شوم . امروز از صبح تا حال که
 باعث دردهای من است عصبانی بودم . تنم می لرزد . میس مکتب
 شما که در دفترتون بنشینم . سرم درد شما کند . من غمگینم که نمی توانم
 این بیماری که مثل عقده شدم شده از تنم می آید ، سوال می کنید
 فرزندتون می آید ، او را در بناورد . همه چیزش را کسم می کند . بفرماید
 می آید و ... من عصبانی می شوم و ماد مرا زخم ، می دوی راه
 می آیدم . بلبه . فحش می دهم ! عقده بن ادب و بدیم من !
 شاید تا هر زمان ، باید بگریه یا هر نفس می زدم . اما عقده دلدارای
 بدیم . حمل می گذارم . گریه شدم . ایا این رسم تقوی شما لرزد که
 شما کواچم بنویسم . بعضی می آیدم به رادیکوش کنم . نمیفونم "رضی"
 روزها که می گذارم و عقده شما دارم . ایا با آنکه تانیه دارم و ایدم
 در آن صدم دارم ما مردم با شنی کور و محسوس تر حیات بنیم حکما
 می آیدم . دلم بر این می سوزد . -

Der Hagen, Der Knobbe!

دوسه روزت حال جسم و حال بدنت خنثی خنثی
 اختیارهایم دستم کنده، خنثی را به نوریدار و احسان دارم در آنه مگر
 کتف سیه دریت که درون من جا دارم، اما رفتم ام، میریاب
 هر که سینه در ماد بودی بودند که کتف من کتف خودم
 هر که که خلیه را ادا کنی که اگر کسی باید شکر خودم
 تنفس اعلام کرد وقت خودم بودم هر که و عذر خودت را
 روز بعد تلفتی خنثی بر توئی و خودت را کج کردی که مال خودت
 اما از من یک فرور گشته به دل گرفته بودی که من واقعاً خنثی را را ادا
 تداستار، طم روزت خنثی بودم
 امروز صبح روزی ایس کردم نه غنچه، نه ایس دارم، بلکه کتف
 کلوم ~~صدا~~ و کتف کم به حرکت دردم مانند سینه از آن است
 حال بدنت، از خودم بدم بیاد، ایس که تمام زمانه دارم
 شکر هزاره می کند، او را در رفیق اب تمام کردم و در آن راه تمام

۱۷ السلام فرزند قاتک بر سر
 دستگیر تو است و مرا گم کرده
 مارت "باید گوی" اما گم کرده
 خود تو گم کنی، بر این!

۱۸ گارت پیدا شد اما مادرت زفته بود که گذارنده است
 امروز باید با محمد تقی طره را رفت صلیب سال
 انتم استیم. بندر تردید دارم که حاکم کنم یا نه
 بیست سالی تهران شامک پروو که نرمانند
 هزاره در آن در سوختن تو در تهران مهره زیناد مادر
 آنها آمدند و خدی صبح نفی غلط کردی تمام دشمنان
 را در نقشه است به کار بردن. نمرتند عقده سر هم دارند با نه
 او مانع می شود و چیزی گفت. که طی راه می دار
 من هم برو و کتب را به او دادم.

در خدمت خود روز است در هر یک از من است که ضایع تمام من است
 آفر دنیا است و دیگر هم خواهم زنده بمانم. اما کارهای ما تمام
 داریم. هر روز جدیدی ما را از دست بدیع خصایص می شویم
 از سر صبح تا شب سوال می کنند، ابرام می گوید. نگاهت می کنند
 من هم عافیت می شویم. بدو بیدار می شویم. تنم می لرزد. نگاهت می خورم را
 لدا که گفتم "عید و بی راه" می گویم که شایسته است. البته که نیست
 اما این من نیستیم بیدار می شویم دیگر نیست. ما ترسم حال بیدار
 لیود منتظم بپریم. حروراد می بایست سرد روی احساسی
 می کنند. محقر می بینم اما ادرافندی خودت که ما داریم شاید
 زنا در. از خودم با راه تمام. هر روز که رفتن. نمی خورم
 کمال آید در راه ما درم بدولت رفیق زور تمام
 از خودم بیدار می آید. آیا شاید بر می گردد؟

۵۲۲۰۰۰ ریاضت بجای مال برابر نیمی از آن است در این باره
ماکت که بیاید برابر دیگر حالتی می‌دهند که باید این را
مگر مردم خیر بکار بندند یا اگر این معمولی است کدام را
باید یا آن سافت. و این است که اگر رو کا صفت شود طیاره
مدتی است که هم به روزی دیگر حرام است بیا باید نفعی
تا نه کنید و در از نفعی که داده شد. این مگر به حق بنر و دلار
در روز که در قطار گویند که نفعی که آفتاب دادنی است
از رتبه بر صده و بیای دلار و بیای دلار برود و بر صفا می
دوز تا تا که بر تابی کرد. نفعی از ستر راه که آنانی
بر صفا کرد و نفعی هم خرید در ستر راه که آنانی

رول فوره زخم با کت بهت زار ادمم در کت بهت ساحت
در انکار نسیم بر سکار ما دهن زخمه بود خندیدید که ایام
ضلعی ناراحت و محبتانی ندیم بر سکار ما دهن زخمه بود خندیدید که ایام
بن آن هم حیرت از ما کن بر انداده آت
ضلعی ضلعی بد آنرا کن کردیم و با خشم در را نیم و زخم
تدر خفته بدیع کردیم کردیم و دیدن زانی کردیم بر او هم
چار زخم و بد نسیم هر ارضی فحش همادیم که ضلعی بدیع
مثل شعله یک بد و بی راه هم لیم - اما ای ایله آرام در هم

حقیر در کت
هم در در هم کند و هم در هم کند در در هم کند - اول حارم
ضلعی ضلعی ضلعی ام - اما آن بکار که بهرامت ما شده هم قوی
وقت خند ما نه در هم و صد صد خندیدید که ایام خنده
کردیم

۱۳۴ خدیجه امروز باید مردم حلب را بخون کشی
حالم بد نیست. در مورد تولد بزرگ بود و برایش گل فرستم
و تکب و تقسیم کردان. صد بار یاد او را شنیدم و شام خندم
خوب بود. لیکن مرا ضعیفی دوست محادارم.
گویا کما افزایش لغت "اگر سده دیت از سرم بریا"
سایه سال آرا شخصها میخواند تا نظر بدید بر اجاب
به بر حال بدام فرق نمائند چه میگویند. آنرا اجاب خوانم کرد
و اما...

امری شاعر در آن مدار میمانند، در این دنیا برهان
گذرد در گذار میگذشت. نه امروز و غمی دهنه خنجر از صفت
دکتر و میاید
عشق به ایامی، بدین بر آن، به دانش، به فراز
به اراد و به وطن، هر کجا، جادوی است که
به سن و حال انسان میزد و ایند ما نمید...

امروز سال ارسال کردیم برایتان و تقصیر نکریم

نیل این که ما را از دور خوشم برداشته

حال عصبی ام بطور کلی کمی آرام است. البته سر صبح سرایت

او طور می آید که عصبانیت هم می آید و دست می آید اما...

البته روحاً ما را هم تداوم آید ما این کارش خودم بکنم...

نه ایندگی نیست قوت باقیمم باید بآید بافت

نگار همی ایوان خود ما را عمل کرد و حالا حالتی در...

من هم میگویم و به علاوه باید هر بار رفتی حاضر شد

و در این ندارد. اگر ما ندیم که آید.

خوبه در این زمان هم در دست می آید تازه تر از ما به

بطور کلی ضعیف و ضعیف است ام و ضعیف ما را می آید

۱۷ سینا ۲۰۰۱ امروز از صبح حالم بد بود. تمام کتفم
درد می‌کوز و موهیام بسیار ناخودآرام است بود
مگر می‌گفتم زندگی را تمام شده باید "تبروم" حالا که
نزدیک ساعت است که آن است همان فکر سر و جلو و دستم
درد می‌کند و از کار زیاد خسته ام و احساس می‌کنم
اما موهیام بهتر شده مثل اینکه هنوز "همی روم"
زندگی درنده مانده را دوست می‌دارم و پیرانم را.

۹ مارس ۲۰۰۲

درد است پیرانم بسیار بد بودم - آنقدر گرفتار
بودم که خودم را هم از یاد بردادم - راستی که بی‌باز
ارند و بسیار بیمار دیوار است. یک روز را محوش
کرده است؟ می‌خواهد و نمی‌گذارد من بخوابم - بی‌خوابی
از تنم می‌کند آخر از صبح که بیدار می‌شوم به دلجوئی
و قشیم که در آنان بودم خودم را هم می‌بینم و نخوابم
اما روی آراه می‌افتد و عصبانی است و زیاد
می‌زند. من هم فریاد می‌زنم، بد نمی‌گویم اما لطیفی
بعد لیجان می‌کنم و دلیم برای من می‌زند که بیمار است
لطیفی را بی‌تیریت شده خوش می‌داند
خوبی را می‌کنم به چندین سوال و جواب رسیده

ماہ صبح نماز پڑھو اور اس کا رخصت راستہ۔ ۳۳ فقہہ میں
عندہم ازین درست کردہ یا یا خندہ چولہ پر
آکر گاہی دست مبارک دوتا بناد پڑھو پھر نماز
اس وقت دھرا گمان سے خواہند بزرگوارت کر تے
دیند۔ آفر کلام بزرگوارت پیرا من چہ کراہم
کہ خرفور بزرگوارت باید۔
جب دیر است باید بخوانم قہی خدام را
صنہ ام۔

Denver (آمریکا)

۱۹ اکتوبر ۲۰۰۲ء

میرا دل تم سے کب تک؟ در کونساں دنوں دنوں آنا۔
ہیں قلمی قلمی تڑکت۔ زلزلہ مال انساںم کردہ۔ میرا ہے؟
میرا دل تم۔ انا عورتیں کب تک۔ نہ لہو کا رنگ ڈگر و ضلع
حاکم بدیشہ! آئیہ سے م از آچہ ہمارے سدم؟۔ نہ صنف و
و نامہ بدیشہ۔ کس کے ہمارا دل حقیر توں کس دشاںمانہ۔ انا کس
خوب ہمارا دل نہ باید بود و من ہم۔ چہار ماہ است میرا روز ماہم بہ دین
بیلغ نہ ہمارا دل۔ لہذا بس اچھی ما بعض صفا کس۔ خوشی کس فویہ برا کس ما ہیرم حفرہ۔
انا حال خودم بدیشہ۔ شاید ہم بدیشہ باید ابقدا مالہ۔

۲- اوتھ ۲-۲

ءارم حقہ می گویم۔ ما خوام فریاد برسم
دلگیرم کم۔ انا من لذارم قرو بیفتم
نیفتم علوم را اما خاورد از تک سوارا بی
کناہ ما کنگہ بدیع را توہ ما باہ لذارم
ارزوی دلا منی تو انم اورا در حاتہ کلہ دارم
چند باہ آنت ہر وقت با خوراکی در حوت و کماں
~~بہتر~~ بہتر ہوں اور ما روم انا از ان صبیہ می گویم
صلی حدیہ جہد ہرگز نذارم۔ کو شعری می گوید
و حصانی ہست و من صباہ بر من گویم
امردہ تو کہ لی را از دم رلیا ہا ان را محوی گویم
و سن گنگ اندم حاتہ ہی ممکن منی دانند من
خود جہد رہارم و ندانند ہرگز
کائن خوام ما تیرد و رات نما شدم تہ ہر روز
من خوام یہ اید بر دم حل ہر روز انم امی کرد

۶۹
۲۱ رجبه امروز صبح سرمه صدفی در دستها کرد از دست بر حاکم
و به همزه کردن آقام سرد افتم. تنم درد می کند تاگز یک قرص
با دانه مامول خوردم و ۲ قطره سراب اعصاب کشیدم
که در حال خوابت خسته شدم زیاد از بیدار مالا و یا نمی برستم
روزم خانه تا به بیدار را دیدم. دلم تیرا می سوخت
اول صبح صدفی عصبی تو دم. اما بیل این که حال آن نزدیک است
دست زده شدم. نمی توانم بیایم بدو نبوم. صدفی در امان
تا راقتم و فکر کنم را با شاکتم. اما نمی توانم از او بی سببش کنم. از مردم
هم نمی توانم بماند که کنم. ایام مرا خواهد بخوابم و فکر کنم

۲۵ آرزوی من
احر و تامل که بدیع بود که همه کلمات دست در تن من بران کارگاه

بیا رسا که او بر دم - بعد از بدیع و مهر و ادب و حسن رفتن و سرداران
که بدیع صفتی بدین معنی بود - بر آنست خانه لوطی که همی حالم بگر از
روز آبی بدین است - در وقت آرام تر شده اما نه حرف
خدا را اگر که نیت و نیت - شو با همی نماز من شده شو
به نام در رفت از عدل کوی - یا فودم در دلد کردم سگه در نامه
آن احوالی به که نیت منم - اما هر لحظه فکر به ما آمد و
آنگه از خودم در زمانه به دیوار انانم نیت منم انبیا که
نیت منم ، چو منی خوشی با ای و بر آنست یا بدین نیت که نیت منی
است و ارباب خوب نیت منم - چهار نیت است نیت منم که نیت منم
سرفه منم خرا این طوری که نیت منم نیت منم ، اما
یا هر نماز منم دیدم که نیت منم به نیت منم و کلمه را با نیت
عمیت کرد به نیت منم نیت منم نیت منم
سرفه نیت منم نیت منم !

بگویم اوست در روز رستم بیگانه متخصی گفت باید
که اسما گوییم بنور حال که نیست ده سال دیگر
حیات واقعی زندگی نمی آید این که است در آنها خوانم
امروز رستم نبرد دکتر خودم دارم میهن در پس کا و اد
گفته میفرماید دارم فراموشی و وسوسه را در دست خودت
را با یک سرگرم کنی که حرفش در دست است اما با کدام
فرصت و در صبح این بنی بنی بودم مثل صندلی ماه از صبر
که هر روز میارم تمام رستای و لباس در او محض میگویم برای
بگو و چیز دیگر در میارم دهن میخورد یک بار جانده و من
و کم بر این صفت که نمی توانم به آنها بی از او با کدام
است بگردن کند و ناراحت کرد ~~حالا در این روزها~~
~~کوتاه و در دست او تمام میارم~~
در روز است یا خود به کار میارم و نمی خودم و با کدام میارم اما در
میکنی میکنی میکنی نمی دانند
که چه رفتی و روزگار بدی
آخر عمر بر سرم آمد
اما باید از تو خودم را با این زور کارید سازگار کنم جانده
با بر سر گرم با چشم رستای گویم که گویم دانند و او است در
حایه اما قیامت و حایه ای نیست